

# دکتر مارک جنینگز، مارک، سخرنانی ۱۵، مرقس ۹: ۲-۵۰، تغییر شکل، پسری با دیو شاگردی

مارک جنینگز و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر مارک جنینگز هستم در حال تدریس در مورد انجیل مرقس. این جلسه ۱۵ در مورد مرقس ۹: ۲-۵۰، تغییر شکل، پسری با دیو، شاگردی است.

خوشحالم که دوباره در کنار شما هستم و به کارمان در مورد انجیل مرقس ادامه می‌دهیم.

امروز، به فصل ۹ انجیل مرقس می‌پردازیم. به طور خاص، با آیه ۲ شروع خواهیم کرد. اما وقتی شروع به فکر کردن در مورد فصل ۹ انجیل مرقس می‌کنیم، اولین رویدادی که به آن خواهیم پرداخت، یکی از شناخته‌شده‌ترین‌هاست، یعنی تبدیل هیئت عیسی. همانطور که ما تبدیل هیئت را بررسی می‌کنیم، به یاد می‌آوریم که ما همچنین در حال بررسی این موضوع هستیم، نه به عنوان یک رویداد به خودی خود، بلکه به عنوان اینکه چگونه مرقس ما را برای تبدیل هیئت آماده کرده است و خود تبدیل هیئت ما را برای چه چیزی آماده می‌کند. بنابراین، بیایید متن را بخوانیم، این رسم ما بوده است، و سپس در مورد آنچه در آن است بحث کنیم.

بنابراین، با آیه ۲ شروع می‌کنیم، و پس از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برد و آنها را به تنهایی به کوهی بلند برد و در مقابل آنها تغییر شکل یافت. و لباس‌هایشان و بسیار سفید شد، به طوری که هیچ کس روی زمین نمی‌توانست آنها را سفید کند. الیاس با موسی بر آنها ظاهر شد و آنها با عیسی صحبت کردند.

: «و پطرس به عیسی گفت: ای استاد، چه خوب است که ما اینجا هستیم. اجازه دهید سه سایبان بسازیم: یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی برای الیاس، زیرا او نمی‌دانست چه بگوید».

آنها وحشت کردند. و ابری بر آنها سایه افکند و ندایی از ابر آمد که «این پسر محبوب من است، به او گوش دهید.» و ناگهان، به اطراف نگاه کردند، و دیگر کسی را جز عیسی با او ندیدند.

و چون از کوه پایین می‌آمدند، ایشان را امر فرمود که تا وقتی پسر انسان از مردگان برنخیزد، آنچه را که دیده‌اند به کسی نگویند. پس، این موضوع را پیش خود نگه داشتند و از خود پرسیدند که این برخاستن از مردگان چه معنایی می‌تواند داشته باشد. و از او پرسیدند، چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید بیاید، که اول الیاس باید بیاید؟ و او به ایشان گفت، الیاس اول می‌آید تا همه چیز را اصلاح کند.

و چگونه درباره پسر انسان نوشته شده است که او رنج‌های بسیاری خواهد کشید و با او با تحقیر رفتار خواهد شد؟ اما من به شما می‌گویم که الیاس آمده است و آنها هر کاری که خواستند با او کردند، همانطور که درباره او نوشته شده است. وقتی به تبدیل هیئت در اینجا می‌رسیم، یکی از چیزهایی که بلافاصله برجسته می‌شود این است که شباهت‌های جالبی بین این رویداد و رفتن موسی به بالای کوه وجود دارد. به عنوان مثال، عیسی شاگردان را با خود به بالا می‌برد.

او سه شاگردی را که اینجا می بینیم و ما آنها را به عنوان اعضای حلقه نزدیکانش می شناسیم، با خود می برد. موسی نیز به بالای کوه می رود و سه شخصیت بی نام و نشان را به همراه ۷۰ نفر دیگر با خود می برد. عیسی مسیح تغییر چهره می دهد.

لباس هایش به طرز درخشانی سفید می شوند. حتی مرقس نیز این شواهد را به ما می دهد که سفید کردن لباس با مواد سفیدکننده غیرممکن بود. پوست موسی پس از صحبت با خدا، هنگامی که از کوه پایین می آید، می درخشد.

و هر دو خدا در ابری سایه افکن ظاهر می شوند. اگر بخواهید، در عهد عتیق یک تجلی الهی وجود دارد، اما در اینجا نیز همینطور است. ما حتی می بینیم که برخی از مردم شگفت زده می شوند.

، حواریون از آنچه اتفاق افتاده شگفت زده می شوند، و مردم نیز وقتی موسی را در حال نزول می بینند شگفت زده می شوند. اما در میان این ارجاعات و شباهت ها به موسی، و حتی چند مورد دیگر نیز وجود دارد؛ مطمئناً این جایی است که نشان می دهد لحظه موسی از آنچه در اینجا با عیسی اتفاق می افتد، کم اهمیت تر است. بنابراین، همانطور که در این مورد فکر می کنیم، می خواهیم سعی کنیم برخی از این عناصر و نحوه تأثیرگذاری آنها را نشان دهیم.

می دانید، یکی از چیزهایی که ما در حین کار با آن مواجه می شویم، دوباره این است که این سه نفر اول، ما عادت کرده ایم، اینها کسانی هستند که اجازه دارند ببینند چه اتفاقی برای دختر یا یروس افتاد وقتی که مرده بود. و آنها آن معجزه شگفت انگیز را دیده اند. حالا آنها این تغییر شکل را دیده اند.

اینها همچنین سه نفری خواهند بود که عیسی کمی جلوتر با خود به جتسیمانی می برد. همانطور که به آنچه این سه نفر می بینند فکر می کنیم، باید به یاد داشته باشیم که در مورد سردرگمی که گفته می شود این سه نفر نشان می دهند، پطرس اغلب به عنوان سخنگوی دوازده نفر است، اما حتی یوحنا بعداً سؤالاتی می پرسد که نشان می دهد آنها همه این چیزهای شگفت انگیز را می بینند، اما هنوز کاملاً درک نکرده اند. نکته جالب این است که وقتی آنها به سمت این کوه حرکت می کنند، مرقس به ما می گوید که الیاس با موسی و سپس عیسی با موسی در آنجا دیده شده اند که با عیسی صحبت می کنند.

بنابراین، در اینجا، عیسی دگرگون شده است و در جلال است. بخشی از این ایده این است که آیا آنچه آنها واقعاً دیده اند، تقریباً همان معنای واقعی جلال عیسی است، یا عیسی گاهی اوقات چهره باشکوهی را که هنگام ورود به جلال خواهد داشت، پیش بینی کرده است؟ در واقع چه چیزی دیده می شود؟ صرف نظر از این، این جلال است که دیده می شود. و شما الیاس و موسی را دارید.

حالا این ترتیب جذاب است. الیاس در کنار موسی. در واقع، معمولاً، همانطور که انتظار می رود، به دلیل اولویت موسی، موسی در کنار الیاس قرار می گیرد.

من فکر می کنم مرقس، الیاس را در اولویت قرار می دهد، در حالی که دیگران اینطور فکر نمی کنند. بخشی از تأکید بر لحظه آخرالزمانی که در اینجا وجود دارد، گفتگوی الیاس است. اما این واقعیت که الیاس و موسی آنجا هستند نباید تعجب آور باشد و ما باید این سؤال را بپرسیم که چرا آن دو؟ و من فکر نمی کنم پاسخ این باشد که آنها نماینده شریعت و پیامبران هستند.

فکر نمی کنم این لزوماً پاسخ یا حداقل پاسخ کاملی باشد. موسی قطعاً نماینده شریعت بود، اما الیاس انتخاب عجیبی برای نمایندگی پیامبران بود. او یک پیامبر بود.

اما در مورد آنچه که ما در مورد شریعت و پیامبران فکر می‌کنیم، معمولاً به کتاب‌های نبوی که نوشته شده‌اند فکر می‌کنیم. بنابراین، ممکن است کسی مانند اشعیا بیشتر مورد انتظار بوده باشد. حتی در آن صورت، به این اندازه واضح نیست زیرا موسی یک پیامبر محسوب می‌شود.

بنابراین، اینطور نیست که موسی فاقد عنوان نبوی باشد. در واقع، تثنیه ۱۸ از کسی صحبت می‌کند که مانند موسی پیامبر خواهد آمد. و من فکر می‌کنم شاید از همین جا باشد که می‌توانیم برخی از دلایلی را که چرا ممکن است الیاس و موسی در اینجا باشند، درک کنیم.

هر دوی آنها تجربه تجلی الهی را بر فراز کوه داشتند. هر دوی آنها در پیش‌بینی آخرالزمانی نقش دارند. ملاکی از الیاس و موسی به عنوان بازگشت الیاس یاد می‌کند ۴:۵.

و به روزهای الیاس چشم بدوزید. تثنیه ۱۸ از آینده صحبت می‌کند، زمانی که پیامبری مانند موسی خواهد آمد. بنابراین، هم الیاس و هم موسی دو شخصیتی هستند که واقعاً از امید به عمل خدا، یعنی رویداد آخرالزمانی که در حال وقوع بود، سخن می‌گویند.

در واقع، با حضور هر دوی آنها در آنجا، این حس به شما دست می‌دهد که این اوج مورد انتظار اکنون در دسترس است. و بنابراین، فکر می‌کنم وقتی این سوال را می‌پرسیم که چرا الیاس و موسی، به این دلیل است که این دو شخصیت نقش بسیار مهمی در نقشه بزرگی که اکنون به پایان می‌رسد، دارند. و کسانی که او را همراهی می‌کنند، بخشی از آن واقعیت آخرالزمانی خواهند بود.

حالا، پاسخ پیترو به نظرم خیلی جالبه. پیترو هم به خاطر پاسخش مورد انتقاد قرار گرفت. فکر می‌کنم، تا حدودی، او تمام تلاشش را می‌کند، شاید در آن لحظه.

اول، پطرس به عیسی می‌گوید، ربی، و من فکر نمی‌کنم که ربی باید به هیچ وجه نشانه‌ای از نفهمیدن باشد. منظورم این است که عیسی تعلیم می‌داد. من فکر می‌کنم ربی در اینجا یک عنوان قابل قبول است.

او می‌گوید، بیایید سه چادر بسازیم. بنابراین، می‌توانید به آن به عنوان سه غرفه یا سه خیمه نیز نگاه کنید. یکی برای شما، یکی برای موسی و یکی برای الیاس.

من فکر می‌کنم از برخی جهات، ما متوجه می‌شویم که کاری که پطرس در ابتدا انجام می‌دهد، ظاهراً بیان یک جمله‌ی فوق‌العاده والا درباره‌ی عیسی است. در اینجا الیاس و موسی، این چهره‌های بزرگ از گذشته، که اکنون در زمان حال قابل مشاهده هستند، حضور داشتند. و پطرس عیسی را نیز در میان آنها به حساب می‌آورد.

که به خودی خود یک جمله واقعاً شگفت‌انگیز در مورد عیسی است. اما من فکر می‌کنم غرفه‌ها نیز جالب هستند زیرا این چادرها، این خیمه‌ها، به سختی می‌توان در مورد جشنواره غرفه‌ها به عنوان بخشی از تفکر پطرس فکر نکرد. عید خیمه‌ها معمولاً در تقویم ما در ماه سپتامبر یا اکتبر پس از جشنواره برداشت انگور و دو ماه قبل از جشنواره تقدیس جشن گرفته می‌شد.

این عید پس از روز کفار برگزار شد و پایان چرخه سالانه اعیاد مذهبی را رقم زد. اما آنچه جذاب است، به نظر من آنچه که باید به آن توجه کرد، این عید خیمه‌ها، کاری که انجام می‌دهد و نحوه ارائه آن در سراسر داستان کتاب مقدس است. این عید زمانی آغاز می‌شود که به لایوان و اعداد به عنوان یک عید نگاه می‌کنید؛ ما از خدا می‌خواهیم که برای مردم در بیابان، سرگردانی‌ها، جایی که در این خیمه‌ها زندگی می‌کردند تدارک ببیند. اما سپس در نحما و سپس در زکریا، چیزی بیش از یادآوری آنچه اتفاق افتاده است، به خود

می‌گیرد، بلکه به اعلام وابستگی و اعتماد فعلی به خدا تبدیل می‌شود که بخشی از آن عیدی می‌شود که او همچنان به آن خواهد پرداخت.

اینگونه است که این مفهوم به نوعی با ایده برداشت محصول مرتبط می‌شود، اینکه او همچنان به رفع نیازهای قوم خود ادامه خواهد داد. اما با توجه به جنبه‌های زکریا که به آن اشاره می‌شود، یک جنبه آخرالزمانی نیز در این جشنواره وجود دارد. و فرض کنید چیزی که از ما می‌خواهیم در مورد آن فکر کنیم این است که این جشنواره شراب‌خواری چه زمانی تقریباً کل داستان تعامل و کنش خدا با قومش را از واقعه خروج تا حمایت مداوم از مردم برای امید به آینده، به همراه داشته است.

و من از پطرس می‌پرسم وقتی می‌گوید بیایید سه چادر یا خیمه بسازیم، آیا او تمام تلاشش را می‌کند تا با گفتن اینکه بیایید سه چادر بسازیم، بیایید اینجا یک خیمه بسازیم، از بزرگترین بیان گذشته، حال و آینده، در قالب اعیاد یهودی بهره‌بردار؟ و بنابراین، بخشی از وجودم می‌گوید وقتی به پاسخ پطرس فکر می‌کنم می‌خواهم به او به خاطر تلاشش برای یافتن بهترین راه برای پاسخ به این لحظه اعتبار بدهم. اما، البته، او بخشی از اهمیت این موضوع را در اینجا نادیده می‌گیرد.

برای مثال، یکی از اشتباهات او این است که می‌خواهد به جای یک نفر، سه نفر را معرفی کند. او این اهمیت را که حضور الیاس و موسی در آنجا، اگر بخواهیم بگوییم، در تأیید کاری که عیسی انجام می‌دهد، شهادت می‌دهد، از دست می‌دهد. این الیاس، موسی و عیسی نیستند، بلکه الیاس و موسی هستند که شاهد و گواه بر آنچه اکنون با ورود عیسی در حال وقوع است، می‌باشند.

و من فکر می‌کنم موضوع استرس، برای مثال، این است که حتی پس از پایان آن لحظه، استرس بر این است که هنوز عیسی آنجاست، که عیسی باقی مانده است، که یک اهمیت وجود دارد. اما البته، صدا این را نیز مطرح می‌کند. بنابراین، شما پطرس را در آیه ۶ دارید، که به نوعی سعی می‌کند بفهمد چه باید بکند.

او نمی‌داندست چه بگوید. وحشت‌زده بود. و سپس، تقریباً این صحنه را قطع کرد، ابری بر آنها سایه افکند و این صدا، این پسر عزیزم است، پژواکی از مزمور ۲۷. حال، این اولین باری نیست که این اتفاق در انجیل مرقس رخ می‌دهد.

این بسیار شبیه به غسل تعمید است، جایی که صدایی از آسمان‌ها و ملکوت‌ها شکافته و از هم جدا شد، و شهادت الهی در این مزمور سلطنتی آمده و اعلام می‌کند که عیسی کیست. و بنابراین ما این یادآوری را دریافت می‌کنیم که این اهمیت کسی است که در اینجا القا می‌شود. من همچنین متوجه شدم که فکر می‌کنم این ایده گوش دادن به او مهم می‌شود.

پدر از سخنان پسر حمایت می‌کند، از او طرفداری می‌کند. حال در این تصویر موزاییکی، کوه، تجلی الهی، آوردن شاهد، آن عناصری که قبلاً در موردشان صحبت کردیم، تثنیه ۱۸ ۱۵ را دارید. خداوند، خدای شما پیامبری مانند من را از میان شما برای شما برخواهد انگيخت.

این موسی است که مانند من، از برادران شماست. به او گوش فرا دهید. و من فکر می‌کنم آنچه در اینجا داریم این اعلام واضح است که به او گوش فرا دهید که عیسی همان کسی است که موسی در تثنیه ۱۸ درباره او صحبت کرد.

سخت است که این را نادیده بگیریم. این موضوع چیزی را که مرقس در تمام این مدت بر آن تأکید کرده است به ما یادآوری می‌کند: اینکه عیسی، برخلاف کاتبان، اقتدار داشت.

اینکه کاتبان در مورد منظور موسی بحث و گفتگو کردند. و اینجا کسی است که حتی از موسی هم مهم‌تر است که به او گوش فرا داده شود. و بنابراین، ما این صحنه را داریم و سپس وقتی آنها از کوه پایین می‌آیند، او به آن سه نفر می‌گوید که به کسی چیزی نگویند.

به کسی در مورد این تبدیل جلال یافته‌ای که شاهدش بوده‌اند یا موسی یا الیاس چیزی نگویند، تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد. و بنابراین شما حتی در این راز مسیحایی، این رابطه را دارید که عیسی مایل است آن را به هم پیوند دهد، من فکر می‌کنم آنچه موسی و الیاس و خدا در صدا تأیید می‌کنند، تنها پس از رستاخیز پسر بزرگ انسان، عیسی، می‌تواند به طور کامل و واقعی درک شود. و بنابراین، شما این موارد را در کنار هم دارید.

و حتی صحبت عیسی در مورد رستاخیز در اینجا، یک درک آخرالزمانی خواهد بود. و شاید به همین دلیل است که شاگردان تا حدودی دچار سردرگمی شده‌اند. بنابراین، در آیه ۱۰، آنها این موضوع را برای خودشان نگه داشتند.

این یکی از معدود مواردی است که عیسی به کسی می‌گوید در مورد چیزی ساکت باشد، و آنها واقعاً ساکت می‌مانند. بنابراین، ما می‌خواهیم به آنها اعتبار بدهیم. اما زیر سوال بردن اینکه برخاستن از مردگان چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

و من فکر می‌کنم مهم است که ما همچنان به خودمان یادآوری کنیم که وقتی به شاگردان نگاه می‌کنیم و به نظر نمی‌رسد که آنها منظور عیسی را متوجه شده باشند، وقتی که مدام در مورد چگونگی قیام او در روز سوم یا اینکه پسر انسان باید قیام کند صحبت می‌کند. برای آنها، رستاخیز چیزی نبود که در میانه‌ی تاریخ برای یک نفر اتفاق افتاده باشد. رستاخیز چیزی بود که قرار بود در پایان تاریخ برای قوم وفادار خدا اتفاق بیفتد.

و بنابراین وقتی آنها اینجا نشسته‌اند و در مورد اینکه منظور او از این حرف تا زمانی که پسر انسان از مردگان برخیزد چیست صحبت می‌کنند، به این دلیل است که در درک آنها از چگونگی وقوع امور در ذهنشان جایی وجود ندارد که با این موضوع مطابقت داشته باشد. اولاً، رستاخیز مرتبط با پسر انسان با این موضوع همخوانی ندارد. اما همچنین، برخاستن یک شخص خاص از مردگان، برخلاف جمع، چیزی خواهد بود که آنها با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و آنها از مزیتی که ما از نگاه به گذشته و دانستن آنچه عیسی در مورد آن صحبت می‌کند، برخوردار نیستند.

آنها این کار را نکردند. و من فکر می‌کنم ما همیشه باید سختی‌هایی را که آنها می‌داشتند، تشخیص دهیم. البته، با این اشارات به رستاخیز، با این اشارات به الیاس و این رؤیای الیاس، طبیعی است که از او درباره نقشی که الیاس در همه اینها ایفا می‌کند، پرسیدند.

به خاطر داشته باشید که این سوال در مورد نقش الیاس احتمالاً از این واقعیت ناشی می‌شود که افرادی می‌گویند عیسی همان الیاس است. قبلاً دیدیم که وقتی عیسی از شاگردان پرسید، مردم مرا که می‌دانند؟ و آنها پاسخ دادند: «بعضی می‌گویند تو الیاس هستی.» بنابراین، فضای الیاس قطعاً درست است.

و بنابراین، از او پرسیدند، چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید؟ پاسخ عیسی جالب است. و در واقع به نظر من، گاهی اوقات دنبال کردن منطق اینجا کمی دشوار است. عیسی ابتدا با تأیید آنچه کاتبان می‌گویند پاسخ می‌دهد، که امری نادر است.

عیسی معمولاً درستی گفته‌های کاتبان را تأیید نمی‌کند، اما می‌گوید که الیاس اول می‌آید تا همه چیز را احیا کند. حال، این ایده که الیاس اول می‌آید تا همه چیز را احیا کند، از ملاکی ۴:۵، ۶ می‌آید که می‌گوید: «ببینید من الیاس نبی را قبل از فرا رسیدن آن روز بزرگ و وحشتناک خداوند نزد شما خواهم فرستاد. او قلب والدین را به فرزندان و قلب فرزندان را به والدینشان باز خواهد گرداند، وگرنه من خواهم آمد و زمین را با «نابودی کامل خواهم زد».

رفتن الیاس به این راز آمدن او نیز دامن می‌زند، در دوم پادشاهان ۲:۱۱ و اینکه الیاس چگونه می‌رود. سپس این سوال مطرح می‌شود که الیاس اول می‌آید، و عیسی آن را تأیید می‌کند. او حتی می‌گوید الیاس اول می‌آید تا همه چیز را احیا کند.

اما با این حال، پس از بیان این جمله و حتی بدون تعریف دقیق معنای احیای همه چیز، او در مورد پسر انسان اظهار نظر می‌کند. و چگونه در مورد پسر انسان نوشته شده است که او باید رنج‌های زیادی بکشد و با تحقیر با او رفتار شود؟ این یکی از نکات بحث بود. عیسی گفته است که لازم است پسر انسان توسط رهبران طرد شود و کشته شود.

شاگردان به سختی می‌توانند درک کنند که چگونه پیروزی بزرگ پسر انسان می‌تواند به چیزی که به نظر می‌رسد چنین پیش‌بینی وحشتناکی باشد، مرتبط باشد. و من معتقدم کاری که عیسی در اینجا انجام می‌دهد این است که می‌گوید، ابتدا گفته الیاس را تأیید می‌کند، اما سپس آن را با آموزه‌های خود در مورد پسر انسان مرتبط می‌کند و شاگردان را به چالش می‌کشد تا در مورد معنای واقعی آمدن الیاس برای احیای همه چیز تجدید نظر کنند. و او در آیه ۱۳ می‌گوید، اما من به شما می‌گویم که الیاس آمده است.

این به عنوان اشاره عیسی به این موضوع تلقی می‌شود که این شخصیت الیاس، یحیی تعمید دهنده بوده است. یحیی تعمید دهنده این الزام الیاس را برآورده می‌کند. الیاس آمده است و آنها هر کاری که خواستند با او کردند، همانطور که در مورد او نوشته شده است.

این می‌تواند ارتباط بین این دو باشد؛ این می‌تواند جمله‌ای در مورد یحیی تعمید دهنده باشد که توسط هیروود آنتیپاس اعدام شد. و بنابراین، در این جمله، آنچه عیسی می‌گوید این است که همانطور که باید پیروزی پسر انسان را دوباره در نظر بگیرید، باید پیشگام الیاس و آنچه که به نظر می‌رسد را نیز دوباره در نظر بگیرید. و بنابراین، اگر احیای همه چیز به پیروزی بزرگ بر همه چیز اشاره دارد، اما با این حال پیروزی بزرگ بر همه چیز در رنج و مرگ است، پس منطقی است که احیای آن نیز در لباس مشابهی باشد.

شخصیت الیاس نیز به همین ترتیب رنج خواهد برد؛ به عبارت دیگر، بازسازی بزرگ همه چیز را باید در آنچه مسیح بر روی صلیب انجام می‌دهد، درک کرد و رنج بزرگ پسر انسان بر روی صلیب در واقع پیروزی بزرگ است.

و ایلیا، یحیی تعمید دهنده به این موضوع اشاره می‌کند که همان احیا است. و اینکه یحیی تعمید دهنده مردم را برای ورود آماده می‌کند. و بنابراین، من فکر می‌کنم اینگونه است که عیسی سعی دارد آنها را به این درک برساند که این گفته که ایلیا اول می‌آید تا همه چیز را احیا کند، نادرست نیست، اما درک آنها از آن نادرست است.

ما حتی در مرقس ۱۳ هم وقتی به آن باب برسیم، شاهد اتفاق مشابهی خواهیم بود. می‌خواهم در اینجا به تفکر در باب ۹ مرقس و آیات ۱۴ تا ۲۹ ادامه دهم. و وقتی به شاگردان رسیدند، جمعیت زیادی را در اطراف خود دیدند و کاتبان با آنها بحث می‌کردند.

و بنابراین، صحنه درست است، این بازگشت به سوی شاگردان است. و بلافاصله همه جمعیت وقتی او را دیدند، بسیار شگفت‌زده شدند و به سمت او دویدند و به او سلام کردند. و او پرسید، در مورد چه چیزی با آنها بحث می‌کنید؟ و یکی از میان جمعیت گفت، استاد، من پسر را نزد شما آوردم زیرا او روحی دارد که او را لال می‌کند و هر وقت او را می‌گیرد، او را به زمین می‌اندازد و او کف می‌کند و دندان‌هایش را به هم می‌ساید و خشک می‌شود.

پس، از شاگردان خواستم که آن را بیرون کنند، و نتوانستند. و او به ایشان پاسخ داد، ای نسل بی‌ایمان، تا کی با شما باشم؟ تا کی شما را تحمل کنم؟ او را نزد من آورید. پس پسر را نزد او آوردند، و چون روح او را دید، فوراً پسر را متشنج کرد، و او بر زمین افتاد و در حالی که کف از دهانش بیرون می‌آمد، به این سو و آن سو غلتید.

عیسی از پدرش پرسید که چه مدت است که این اتفاق برایش می‌افتد. و او گفت، از کودکی. و او را به آتش و آب انداخته است تا او را نابود کند. اما اگر می‌توانی کاری بکنی، به ما رحم کن و به ما کمک کن.

و عیسی به او گفت: «اگر می‌توانی، برای کسی که ایمان دارد همه چیز ممکن است.» پدر کودک فوراً فریاد زد و گفت: «ایمان دارم، بی‌ایمانی مرا مدد کن.» و چون عیسی دید که جمعیت به سرعت به سوی او هجوم می‌آورند، روح پلید را نهیب زد و گفت: «ای روح لال و کر، به تو فرمان می‌دهم از او بیرون بیا و دیگر هرگز.» به او داخل نشو.

پس از فریادی بلند و تشنج شدید، آن روح بیرون آمد و پسر مانند جسدی بی‌جان شد. بنابراین بیشتر آنها گفتند که او مرده است. اما عیسی دست او را گرفت و او را بلند کرد و پسر برخاست.

وقتی وارد خانه شد، شاگردانش خصوصاً از او پرسیدند: «چرا نتوانستیم آن را بیرون کنیم؟» و او به آنها گفت: «این جنس را جز با دعا نمی‌توان بیرون کرد.» آنها از آنجا رفتند و از جلیل عبور کردند و او نمی‌خواست کسی بداند. این قسمت از آیات ۱۴ تا ۲۹ جذاب است.

جذاب است. چون ما از این لحظه بزرگ تغییر شکل به نوعی به روزمرگی‌های خدمت عیسی برگشته‌ایم، که شامل شاگردانی است که چیزی را درست متوجه نمی‌شوند یا گیج می‌شوند و نیاز به کمک و یاری در جن‌گیری شیطانی دارند. ما حتی شواهدی داریم که این دیو از زمان کودکی این پسر مدتی است که در اطرافش بوده و همانطور که انتظار داریم مخرب است.

ما دائماً شیاطین را می‌بینیم که سعی در تخریب دارند، و اینجا، این چیزی است که ما نیز داریم. او سعی می‌کند پسر را نابود کند، او را به آتش می‌اندازد، او را به آب می‌اندازد. اما نکته جالب این است که دو تعامل وجود دارد.

اول این اولین تعامل با این مرد است که التماس کمک می‌کند. او پیش شاگردان رفته و آنها نتوانسته‌اند این کار را انجام دهند. ما می‌دانیم که شاگردان تازه از یک تجربه خدمت آمده‌اند که در آن توانسته‌اند شیاطین را بیرون کنند. و سپس، و قبل از اینکه عیسی به سراغ آن مرد برود، این سرزنش از سوی عیسی را داریم، ای نسل بی‌ایمان، که همانطور که در موردش صحبت کردیم، من واقعاً معتقدم که این زبان نسل منفی برای ارتباط دادن آنچه در حال حاضر اتفاق می‌افتد با شک و تردید بنی‌اسرائیلی است که در بیابان سرگردان بودند.

بنابراین، من فکر می‌کنم این نسل بی‌ایمان، این نسل فعلی، بی‌ایمانی دارد. اما بعد او با این پدر و پدري که با تمام قوا، اگر بخواهید، تلاش کرده این پسر را پیش عیسی بیاورد، به این تبدیل می‌شود، او این سوال را

می‌پرسد، اما اگر می‌توانید کاری انجام دهید، به ما کمک کنید. و عیسی از این پاسخ خشمگین می‌شود و این زبان «اگر می‌توانید» است.

این کاملاً در تضاد با عبارت «اگر مایل باشید، من پاک خواهم شد» است. در اینجا آمده است: «اگر می‌توانید، لطفاً این کار را انجام دهید.» عبارت «اگر می‌توانید» نشان می‌دهد که مرد نگران این است که قدرت عیسی به اندازه کافی باشد.

و دلیل این نگرانی او این است که شاگردانش نشان داده‌اند که برای این کار کافی نیستند. و بنابراین، این ناتوانی شاگردان اکنون به نگرانی در مورد ناتوانی عیسی منتقل شده است. و بنابراین چالشی که عیسی به او می‌دهد این است که همه چیز برای کسی که ایمان دارد ممکن است، چالشی برای نشان دادن ایمان است.

ما این را از طریق مرقس دیده‌ایم: عیسی پیش از انجام معجزه، واکنشی قاطع، واکنشی آشکار از ایمان به عیسی را می‌خواهد. اگر کسی باور نداشته باشد که عیسی می‌تواند این کار را انجام دهد، پس عیسی این کار را انجام نمی‌دهد. این الگویی است که ما در مرقس دیده‌ایم.

و بعد، فکر می‌کنم، احتمالاً یکی از بزرگترین اظهارات در مورد ایمان را داریم - عبارتی که واقعاً پاسخ درست را در بر می‌گیرد. پدر یا فرزند دو چیز را فریاد می‌زنند.

یکی، من معتقدم. خب، این به خودی خود می‌تواند پاسخی به، اوه، من معتقدم، باشد. اما این جمله دوم است که شاید ایمان بیشتری را نشان دهد.

به بی‌ایمانی من کمک کن. این فروتنانه اذعان می‌کند که در آنجا فقدان ایمان وجود دارد. اما این فقدان ایمان، ضعف خود اوست.

و اینکه مسیح کسی است که می‌تواند ایمان را رشد دهد و مستحکم کند. و در واقع، این فریاد بزرگی است که من در مورد شاگردی‌ای که خود شاگردان از آن بی‌بهره‌اند، می‌زنم.

خواهیم دید که شاگردان چقدر به توانایی‌های خود اعتماد دارند. آنها نسبت به ناتوانی‌های خود بی‌تفاوت هستند. در واقع، برخی از لاف‌های آنها بعداً در مورد اینکه چه کسی بزرگ خواهد بود و چه کسی بزرگترین خواهد بود یا حتی در مورد پطرس، وقتی به فینال هفته مصائب و اعلامیه جسورانه او مبنی بر اینکه اگر همه از او روی برگردانند، او تا آخر با عیسی خواهد ماند، اتفاق می‌افتد.

اینکه آنها با این نوع جسارت و شجاعت عمل می‌کنند و شاید چیزی که نیاز دارند کمک به بی‌ایمانی من باشد. و بنابراین، عیسی این گفته را به عنوان گواهی بر ایمان دریافت می‌کند. و روح پلید را سرزنش می‌کند.

یک فرمان وجود دارد و آن فرمان بی‌واسطه اجرا می‌شود. خب، این چیزی است که ما انتظار داریم. خب، کل این لحظه در واقع شبیه چیزی است که قبلاً در انجیل دیده‌ایم که هشت فصل اول را توصیف می‌کند، اگر بخواهید.

اما ما در این بخش مربوط به تعلیم هستیم که توجه از قیصریه فیلیپی به تعلیم عیسی به شاگردان معطوف بوده است. و یکی از چیزهایی که در این عنصر برجسته است، جنبه تعلیمی است که رخ می‌دهد. بنابراین بعد از جن‌گیری، او را می‌بینیم که به نوعی وارد خانه می‌شود و این بحث را به صورت خصوصی با شاگردان انجام می‌دهد.

اینجا به آیه ۲۸ نگاه می‌کنیم که در آن می‌پرسند، چرا ما نتوانستیم آن را بیرون کنیم؟ و پاسخ جالب است. این نوع را نمی‌توان با هیچ چیز جز دعا بیرون کرد. بنابراین، سوال این است که چرا آنها نتوانستند این کار را انجام دهند، اما عیسی توانست.

و شاید بخشی از پاسخ، ریشه‌ی شکست شاگردان در این پاسخ به عیسی باشد. عیسی می‌گوید که این [احساس گناه] فقط با دعا قابل رفع است. و من فکر نمی‌کنم منظور او یک فرمول یا گفته‌ی خاص باشد.

بلکه، این حالت دعا، آن وابستگی است که دعا به آن اشاره دارد. دعا زمانی است که فرد روی خود را به سوی خدا برمی‌گرداند و اعلام می‌کند که خدا خالق است و ما مخلوق، که خدا کسی است که طراحی و هدایت می‌کند، و ما به تنهایی چیزی برای ارائه نداریم. و شاید وقتی عیسی اینگونه پاسخ می‌دهد که «نمی‌توان با چیزی جز دعا آن را هدایت کرد»، این اشاره را دریافت می‌کنیم که شاگردان شروع به فکر کردن بیشتر در مورد کارهایی کردند که می‌توانستند به تنهایی انجام دهند، نه اینکه متوجه نیاز به قدرت خدا در این زمینه شوند.

خب، پاسخی که به نظرم جالب اومد. می‌خوام سریع از اینجا شروع کنم به ادامه و شاید آگه بشه فصل ۹ رو تموم کنیم. خب، دوست دارم به آیات ۳۰ تا ۵۰ نگاهی بندازم.

آنها به آنجا رفتند و از جلیل عبور کردند و او نمی‌خواست کسی بداند، زیرا به شاگردانش تعلیم می‌داد و می‌گفت: «پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد و او را خواهند کشت و پس از سه روز که کشته شود، زنده خواهد شد.» اما آنها این گفته را نفهمیدند و از پرسیدن می‌ترسیدند. می‌خواهم کمی در مورد آن دو آیه صحبت کنم.

یکی از چیزهایی که در این دو آیه متوجه می‌شویم این است که پیش‌بینی شور و اشتیاق بعدی خود را داریم. ما شاهد انجام این کار توسط عیسی بوده‌ایم. این مورد بعدی ما در آیه ۳۱ است.

و بنابراین، در اینجا ما دلیلی برای راز مسیحایی نیز داریم، اگر بخواهید از این جنبه که او به شاگردان می‌گوید که در مورد آنچه می‌دانند به کسی نگویند، زیرا او تعالیمی دارد که می‌خواهد انجام دهد. و اگر گسترش محبوبیت او ادامه یابد، ممکن است مانع از اجرای برخی از این تعالیم شود یا حداقل آن را دشوار کند. و بنابراین، او پیش‌بینی می‌کند که نجات خواهد یافت.

نکته‌ای که به نظرم مهم است اینجا به آن اشاره کنم این است که او به دست مردان سپرده خواهد شد. به نظرم دست مردان می‌تواند در این پیش‌بینی نشان دهد که چه کسی کار تحویل را انجام می‌دهد. این تحویل از یک گروه از مردان به گروه دیگری از مردان نیست.

توجه داشته باشید که این امر توسط گروه خاصی به حاکمان یا داوران یا رهبران سپرده نشده است. این امر به دست انسان‌ها سپرده شده است. و من فکر می‌کنم آنچه در اینجا در آیه ۳۱ می‌بینیم این است که خدا کسی است که در واقع پسر انسان را به دست انسان‌ها تحویل می‌دهد.

من فکر می‌کنم این ایده پشت آن است که خدا این رهایی را انجام می‌دهد. و این در واقع با آنچه در اشعیا در مورد بنده رنج‌کشیده گفته شده است، مطابقت دارد. گفته می‌شود که او رهایی یافته است.

پولس از زیان بسیار مشابهی در مورد نجات دادن استفاده خواهد کرد، جایی که خدا کسی است که دست‌ها را نجات می‌دهد. و بنابراین، فکر می‌کنم به هماهنگی الهی شور و اشتیاق نیز اشاره‌ای می‌کنیم. و آنها او را خواهند کشت.

باز هم، من فکر می‌کنم شاهدهی که نشان می‌دهد این ساختهی کلیسای اولیه نیست، عبارت کشتن او به جای مصلوب کردنش است، که اگر قرار بود به صحنه اضافه شود، انتظار می‌رفت. و وقتی او پس از سه روز کشته شود، قیام خواهد کرد. و سپس، در آیه ۳۳، آنها به کفرناحوم آمدند، که جای تعجب نیست

وقتی در جلیل بود، معمولاً اینجا محل اقامتش بود. و وقتی در خانه بود، از آنها پرسید که در راه درباره چه چیزی صحبت می‌کردید؟ جالب است که آیه ۳۴ می‌گوید که آنها سکوت کردند. و فکر می‌کنم، همانطور که کم کم داریم می‌بینیم، شاگردان اغلب وقتی می‌دانند که با چیزی خجالت یا شرمساری همراه است، سکوت می‌کنند.

اما آنها در مورد نحوه بحث با یکدیگر در مورد اینکه چه کسی بزرگترین است سکوت کردند. حال، این بحث با یکدیگر در مورد اینکه چه کسی بزرگترین است، در بافت غربی قرن بیست و یکم به ویژه خودخواهانه به نظر می‌رسد. اما به خاطر داشته باشید که در دنیای باستان که همه چیز با افتخار و شرم درک می‌شد، آنها کمی به خودشان می‌بالیدند که چه کسی در چه جایگاهی قرار می‌گیرد، به این اندازه غیرمعمول نبود.

و عیسی به وضوح علیه آن صحبت می‌کند. اما اینکه آنها این کار را انجام می‌دادند، بازتابی از فرهنگی بود که در آن همه چیز به نظر رقابت می‌رسید. بنابراین آنها متوجه می‌شوند که این کار نامناسب است.

فکر می‌کنم به همین دلیل است که آنها سکوت کردند. اینکه آنها به اندازه کافی به آموزه‌های عیسی گوش داده‌اند تا بدانند که احتمالاً او با موضوع مورد بحثشان موافق نخواهد بود. و در واقع، او این لحظه را به یک لحظه آموزشی تبدیل می‌کند.

او نشست و آن ۱۲ نفری را که ایده نشستن داشتند، فراخواند، کسانی که فکر می‌کردند حالا قرار است درسی در مورد آن داده شود. و به آنها گفت، اگر کسی می‌خواهد اول باشد، باید آخر از همه و خادم همه باشد. و بنابراین، اگر بخواهید، این هدف آموزشی است که بقیه آن در ادامه خواهد آمد.

این ایده اصلی است، نوعی وارونه کردن نحوه درک شما از جایگاه. هر کس چنین کسی را بپذیرد، و او کودکی را گرفت و او را در میان آنها قرار داد و او را در آغوش گرفت، گفت: هر کس چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است. و هر کس مرا بپذیرد، نه مرا، بلکه کسی را که مرا فرستاده پذیرفته است.

حالا می‌خواهم همین‌جا تمامش کنم، و شاید وقت داشته باشیم که بقیه‌ی نه تا را هم انجام دهیم. اگر نشد، در درس بعدی ادامه‌اش می‌دهیم. مطمئنم که در درس بعدی ادامه‌اش می‌دهیم.

اما فکر می‌کنم چیزی که باید متوجه شویم این است که در دنیای باستان چه اتفاقی در حال رخ دادن است، چه از نظر جایگاه کودک و چه از نظر نحوه تفکر طبیعی ما در مورد کودک. وقتی به کودک فکر می‌کنیم به خصوص در غرب، تمایل داریم کودک را به عنوان مظهر کاملی از معصومیت، پاک بودن، پتانسیل و آمادگی در نظر بگیریم. از بسیاری جهات، از نظر فرهنگی، کودک در دنیای باستان به این شکل تصور نمی‌شد.

من در مورد پدر و همسر و مراقبت آنها از پسر یا دخترشان صحبت نمی‌کنم، اما کودکان، به طور کلی گروهی فاقد جایگاه اجتماعی بودند. کودکان گروهی بودند که اگر بخواهیم آنها را تعریف کنیم، هیچ نوع اهمیت اجتماعی نداشتند. آنها وابسته بودند؛ آنها ضعیف بودند و قادر به مشارکت نبودند.

و بنابراین، وقتی نگاه می‌کنیم، همانطور که عیسی گفته است، او در مورد تمایز بین این بحثی که شاگردان در مورد اینکه چه کسی بزرگترین خواهد بود، صحبت می‌کند و برای نشان دادن اهمیت این جایابی اول و آخر او چیزی بی‌گناه را انتخاب نمی‌کند، بلکه چیزی از جایگاه و ارزش پایین را انتخاب می‌کند. کودک به نمونه کاملی از بیان یک بال پایین‌تر در مقوله آبرو و شرم تبدیل می‌شود، اگر بخواهید، همانطور که جهان آن را درک می‌کند. و بنابراین، آنچه او می‌گوید این است که هر کسی که چنین کودکی را دریافت کند، و من فکر نمی‌کنم این به معنای هر کسی باشد که فرزندان را دریافت می‌کند، اما من فکر می‌کنم کودک در اینجا استعاره است، شاید بهترین راه بیان آن باشد، یا نماد.

هر کسی که چنین جایگاه پایینی را می‌بیند، هر کسی که به نام من فکر نمی‌کند، و من فکر می‌کنم اشاره به به نام من «در اینجا جالب است. آیا این به گیرنده می‌رسد یا به کودک می‌رسد؟ این یکی از بحث‌ها است» آیا هر کسی که به نام من است یا به نام من چنین کودکی را دریافت می‌کند، یا هر کسی که چنین کودکی را به نام من دریافت می‌کند، یعنی «به نام من «مرتبط با کودک است؟

فکر می‌کنم منظور از این عبارت در اینجا می‌تواند این باشد که عبارت «به نام من «را با یک کودک مرتبط کنیم. به عبارت دیگر، هر کسی که فردی از طبقه پایین را که پیرو من است و ادعا می‌کند به من تعلق دارد بپذیرد، مرا پذیرفته است. این بسیار نزدیک‌تر به چیزی است که معمولاً از عیسی دیده‌ایم که می‌گوید پذیرش پیروان عیسی، پذیرش خود اوست.

و رد کردن پیروان عیسی، رد کردن خود اوست. رد کردن پیامی که شاگردان حمل می‌کنند، رد کردن کسی است که پیام آن را اعلام می‌کند. عیسی پیوسته در سراسر آموزه‌های خود، ارتباط بین پذیرش و رد پیروانش و پذیرش و رد او را در هم می‌آمیزد.

و من فکر می‌کنم این چیزی است که در این زمینه اتفاق می‌افتد. منظور عیسی این است که هر کسی که پست‌ترین افراد جهان از نظر جایگاه اجتماعی را بپذیرد، اما ادعا کند که پیرو من است، در واقع مرا پذیرفته است. آنها مسیح را پذیرفته‌اند.

و برعکس، هر کسی که مرا بپذیرد، هر کسی که بگوید بله، من عیسی را به حضور خود می‌پذیرم، نه من بلکه کسی را که مرا فرستاده است، می‌پذیرد، که اینجا اشاره به پدر است. همانطور که در مورد کودکان و استعاره فکر می‌کنیم، می‌خواهم این را در نظر داشته باشیم زیرا فکر می‌کنم آنچه که در این نمایش خواهیم دید این است که این نمایش در مورد جایگاه اجتماعی است، نه در مورد پاکی، معصومیت و پتانسیل. می‌خواهم بقیه فصل ۹ را ادامه دهم و دفعه بعد که به فصل ۱۰ می‌رسیم.

متشکرم.

من دکتر مارک جنینگز هستم و در حال تدریس در مورد انجیل مرقس. این جلسه ۱۵ در مورد مرقس ۹: ۲-۵۰. تغییر شکل، پسری با دیو، شاگردی است، ۵۰.